

دیه قتل الزحام در فقه فریقین

مهدی درگاهی^۱

چکیده

میقات

در مورد دیه قتل الزحام یا کشته شده در اثر ازدحام و شلوغی جمعیت، پژوهش و تحقیق قابل توجهی صورت نگرفته و چگونگی جبران و پرداخت دیه او در فقه فریقین به درستی روشن و مشخص نیست! از این رو، دستیابی به پاسخ های شفاف به ابهامات افراد از حدود مسئولیت مسلمانان در پرداخت دیه قتل الزحام، نیازمند کاوشی عمیق و جدی است.

سنت اهل بیت علیهم السلام و صحابه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و قصور و کوتاهی در ایجاد امنیت از سوی حکومت؛ از جمله دلایلی است که به لزوم پرداخت دیه از بیت المال مسلمانان به اولیای قتل الزحام، در صورت عدم لوث، مشروعیت می بخشد.

اکنون این پژوهش، با هدف شناخت حدود و ثغور ادله و تبیین وظیفه و تکلیف در پرداخت دیه به اولیای قتل الزحام انجام گرفته و نیل به این مقصد در سایه توصیف و تحلیل گزاره های فقه مذاهب اسلامی، با گردآوری داده های کتابخانه میسر است که نتیجه آن، لزوم پرداخت دیه قتل الزحام در صورت عدم وجود لوث از بیت المال مسلمانان است.

کلید واژگان: قتل الزحام، دیه، بیت المال، قسامه، لوث، فقه مذاهب اسلامی.

۱. دانش آموخته سطح چهار حوزوی و پژوهشگر پژوهشگاه المصطفی صلی الله علیه و آله.

مقدمه

نگاه اجمالی به تاریخ زندگی انسان‌ها و قوانین تمدن‌های بشری؛ همچون قانون بالالاما، قانون حمورابی، قانون آشوریان، قوانین عصر فراعنه مصر، قانون یونان، قانون روم و قوانین حاکم بر عرب جاهلی، حاکی از لزوم جبران در نظام دیه است (احمد ادريس، صص ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۶۰، ۶۸، ۷۰، ۷۳، بی تا)؛ مطالعه این قوانین نشان می‌دهد که لزوم جبران خون آدمی پیشینه‌ای به درازای تاریخ قانون دارد و از زمانی که بشر زندگی اجتماعی را آغاز کرده و به نحوی قوانین مدنی و جزایی بر زندگی او حاکم شده، دیه نیز در شکل‌های مختلف وجود داشته است (رحمانی، ۱۳۸۶ش)؛ به طوری که اصل دیه بر اساس برخی گزارش‌های روایی (حرّعاملی، ج ۲۹، ابواب دیات النفس، ح ۱۴، ۱۴۰۴ق.) امری امضایی است که از سوی شارع مقدس تصرفاتی در آن صورت گرفته است.

اهمیت جان آدمی در شریعت اسلام تا جایی است که کشتن یک انسان [محقون الدم]، همسان با کشتن تمامی افراد روی زمین و همدریف با نابودی نسل بشر دانسته شده است. (مائه: ۳۲) قابل پیش‌بینی است که در چنین مکتبی، جان یک مسلمان تا چه اندازه دارای ارزش و احترام باشد. برای آشنایان به فقه و احکام شرع، مسئله اهمیت خون مسلمان روشن و مبرهن است. در این باره روایات متظافری وجود دارد که تنها به ذکر گزارشی از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله بسنده می‌شود که فرمودند:

«به خدایی که مرا به حق، به رسالت برگزید، اگر تمام اهل آسمان و زمین به هدر رفتن خون مسلمانی راضی و یا در آن شرکت نمایند، خداوند همگی آنها را با صورت در آتش خواهد افکند.» (کلینی، ج ۷، ص ۲۷۳، ح ۸، ۱۴۰۷ق.؛ صدوق، ج ۴، ص ۹۷، ح ۵۱۷۰، ۱۴۱۳ق.).

توجه فقه به پایمال نشدن خون مسلمان در شرایط مختلف، موجب گردید تا احکامی در جهت جبران قتلی که ناگزیر و به هر دلیلی به وقوع پیوسته است، مطرح شود تا قتل به نحو مقتضی تدارک گردد. در مواردی که قتل مُنتسب به شخص یا گروهی تشخیص داده شود،

اصل پاسخگویی هر کس در برابر عمل خویش و عدم جواز مواخذة اشخاص ثالث به دلیل عمل ارتكابی توسط غیر، اصلی شناخته شده و مقبول در جبران دیة مقتول است، اما در فرضی مثل کشته شدن در اثر ازدحام و شلوغی، که نمی توان قتل را با اماره و بیئنه شرعی منتسب به کسی یا گروهی تمیز داد، اقوال و نظرات اندیشمندان فقه اسلامی به همراه تحلیل و تبیین مبانی فقه اسلامی در لزوم جبران یا عدم جبران آن، پس از تعریف برخی مفاهیم کلیدی، در این مقاله، مورد بحث و بررسی قرار می گیرد.

مفهوم شناسی

۱. قتل الزحام

واژه «قتیل» از ریشه «قتل» مصدر و به معنای مقتول و کشته شده است (جوهری، ج ۵، ص ۱۷۹۸، ۱۴۱۰ ق؛ ابن منظور، ج ۱۱، ص ۵۴۷، ۱۴۱۴ ق)؛ و کلمه «الزحام» از ریشه «زح م»، به معنای ازدحام و شلوغی است که منجر به مضایقه و تنگی مکان برای افراد می شود. (خلیل، ج ۳، ص ۱۶۶، ۱۴۱۰ ق؛ ابن منظور، ج ۱۲، ص ۲۶۲، ۱۴۱۴ ق). اضافه «الزحام» به «قتیل» و استعمال «قتیل الزحام» به معنای مقتول و کشته شده در اثر ازدحام و شلوغی جمعیت است. ازدحام ممکن است در اماکن عبادی همچون عرفات و مشعر و منا در حین انجام اعمال باشد و یا در غیر آن مثل خیابان، پل و هر جایی که اجتماع انسان ها منجر به تنگی مکان و شلوغی گردد.

۲. دیه

دیه در اصل مثال واوی و از ریشه «وَدَى» است، «واو» آن حذف شده و در پایان کلمه، «ها» به جایش آمده است؛ البته احتمال دارد در اصل «ودیه» باشد و تنها فاء الفعل آن حذف شده باشد و «ها» در اصل کلمه بوده است (جوهری، ج ۶، ص ۲۵۲۱، ۱۴۱۰ ق؛ ابن منظور، ج ۱۵، ص ۳۸۳، ۱۴۱۴ ق؛ و نجفی، ج ۴۳، ص ۲، ۱۴۰۴ ق). در هر صورت دیه به معنای چیزی است که در مقابل قتل به اولیای مقتول پرداخت می شود (زبیدی، ج ۲۰، ص ۲۸۳، ۱۴۱۴ ق) و از آن در عرف عام به خونبها یاد می شود. فقهای مذاهب اسلامی بر این معنا از دیه اتفاق دارند، هر چند که در صدق آن بر جنایت بر عضو، اختلاف وجود دارد (امام خمینی، ج ۲، ص ۵۵۳، بی تا؛ و خطیب شربینی، ج ۴، ص ۵۳، ۱۴۱۵ ق؛ و ابن حجر هیتمی، ج ۸، ص ۴۵۵، بی تا).

مجازات دانستن دیه برای جانی و یا جبران خسارت دانستن آن برای مقتول و اولیای دم، بحثی است که در برخی محافل علمی مطرح است منتها با مراجعه به آیات و احادیث مربوط می توان هر دو جهت؛ یعنی جبران خسارت و مجازات را مورد نظر شارع مقدس دانست؛ چه اینکه نمی توان به طور کلی بیان کرد که علت (حکمت) جعل دیه کدام مورد است و چه بسا هر دوی آن دخیل باشند (رحمانی، ۱۳۸۶ش).

۳. بیت المال

در نظر لغت دانها «بیت المال» به مکان حفاظت از اموال عمومی و خصوصی اطلاق می شود (جمعی از نویسندگان، ج ۵، ص ۸۵، بی تا)؛ اما در اصطلاح فقهی؛ برخی آن را از اموال حاکم اسلامی دانسته اند، (ابن ادریس، ج ۳، ص ۳۳۵، ۴۱۱ق.) برخی دیگر آن را بر اموالی که همه مردم در آن سهم دارند و متعلق به همگان است معنا کرده اند، (طوسی، ص ۷۳۷، ۴۰۰ق.) این اختلاف در تعبیر، ناشی از تفاوتی است که در مصادر روایی به چشم می خورد (حرّعاملی، ج ۱۹، صص ۱۱۱-۱۱۰ و ۳۰۴، ۳۰۰، ۴۰۴ق.) البته همان طور که برخی از صاحب نظران تصریح کرده اند، این دو معنا متحد بوده و مراد اموال، منافع و درآمد حکومت اسلامی است که باید با اجازه حاکم در جهت مصالح امت اسلامی مصرف شود. (نجفی، ج ۴۳، صص ۴۳۳-۴۳۲، ۴۰۴ق.)

در مورد ماهیت بیت المال، از زبان حضرت علی علیه السلام نقل شده که فرمودند: بیت المال نه مال شخصی امام [حاکم] است و نه مال فردی از مسلمانان، بلکه از آن همه مسلمانان است که در اختیار امام [حاکم] قرار می گیرد تا به عدل، به مصرف مسلمانان برسد. (نهج البلاغه، خطبه ۲۳۲؛ و نامه ۵۳).

نکته ای که در زمان حاضر مطرح شده، این است که پیچیدگی روابط جوامع مسلمان در بخش های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی باعث گردیده، حکومت و مسائل مرتبط با آن نیز پیچیدگی های خاص خود را پیدا کند و امر بیت المال نیز از این قاعده مستثنی نیست؛ به طوری که در هر یک از جوامع مسلمان تصرف در بیت المال، بنابر صلاح دید حاکم آن منطقه صورت می گیرد و این امر به خاطر تعدد حکام و قلمرو سرزمینی آنها است.

۴. قسامه

قسامه از ریشه «ق س م» در لغت به معنای قسم یاد کردن و اسمی غیر مصدری است که جایگزین مصدر شده است (زبیدی، ج ۱۷، ص ۵۷۲، ۱۴۱۴ق.). در اصلاح حنفی‌ها، عبارت است از ادای ۵۰ سوگند متعدد در دعوی قتل که توسط ۵۰ نفر اقامه می‌شود (ابن رشد، ج ۲، ص ۴۵۴، ۱۴۲۵ق.؛ خطیب شربینی، ج ۴، صص ۱۱۸ و ۱۵۰، ۱۴۱۵ق.). در نظر حنفیان، ساکنان مکانی که مقتول در آنجا یافت شده، ۵۰ نفر انتخاب می‌کنند که سوگند یاد کنند تا تهمت از متهم رفع شود. هریک از آنان قسم می‌خورند که «به خدا، او (متهم) آن شخص را نکشته و ما نمی‌دانیم قاتل کیست.» اگر چنین سوگندی یاد کردند، دیه بر آنها ثابت است.

اما از نظر سایر فرق اهل سنت (غیر حنفیه)، سوگند از سوی اولیای دم برای اثبات قتل علیه جانی اقامه می‌شود. هر یک از آن ۵۰ نفر می‌گوید: «به خدایی که غیر از او خدایی نیست، جانی ضربه زد و فلانی مرد.» یا «همانا فلانی، فلانی را کشت.» (ابن رشد، ص ۴۲۱ همان؛ و خطیب شربینی، ص ۱۱۴ همان)؛ چنانچه بعضی از اولیای دم از ادای سوگند خودداری کنند، افراد باقی مانده از اولیای دم، تعداد قسم باقی مانده را خواهند خورد؛ اما اگر همه اولیای دم نکول کردند یا اینکه قتل لوث نبود (زحیلی، ج ۶، ص ۳۹۴، بی تا) قسم به متهم ارجاع می‌شود. در این صورت، بستگان وی ۵۰ سوگند مبنی بر براءت متهم می‌خورند؛ ولی چنانچه متهم، بستگان (عاقله) نداشته باشد، خودش ۵۰ سوگند می‌خورد و از مسئولیت بری می‌شود.

رای مشهور فقهای مذهب جعفری با نظر اخیر، با کمی اختلاف، موافق است (نجفی، ج ۴۱، ص ۲۴۳ به بعد، ۱۴۰۴ق.). هم چنانکه از قول فقهای اهل سنت (غیر از حنفی‌ها) گفته شد، اگر قتل لوث نبود، قسامه به متهم ارجاع می‌شود که این نظریه با نظریه فقهای مذهب جعفری موافق نیست. اینان به اتفاق معتقدند که قسامه برای قتل همراه بالوٹ است و در غیر مورد لوٹ جایی ندارد. (شهید ثانی، ج ۲، صص ۴۰۹ و ۴۱۰، ۱۴۱۲ق.؛ خوبی، ج ۲، ص ۱۰۲ به بعد، ۱۴۲۲ق.؛ امام خمینی، ج ۴، ص ۳۰۶ به بعد، بی تا).

۵. لوٹ

واژه لوٹ از «ل و ث»، در لغت به معنای آلوده، کثیف و لکه‌دار کردن چیزی است و چون در متهم شدن به قتل یا جرح نیز نوعی آلودگی به خون مردم نهفته است، به آن لوٹ گویند

(زبیدی، ج ۳، ص ۲۵۸، ۱۴۱۴ق؛ ابن منظور، ج ۲، ص ۱۸۶، ۱۴۱۴ق). در اصطلاح اماره‌ای است که موجب ظنّ به صدق ادعای مدعی، توسط حاکم (قاضی) می‌شود؛ مثل شهادت یک شاهد (شهید ثانی، همان، ص ۴۰۹؛ و محقق حلی، ج ۴، ص ۲۰۷، ۱۴۰۸ق)؛ بنابراین لوث همان گمان قوی است که قاضی به صدق ادعای مدعی پیدا کند، آن هم از روی قرائن و شواهدی که از مطالعه اوراق و مدارک موجود و گزارش‌های رسیده و تطبیق آن با مورد حادثه به دست می‌آید.

از نظر فقهای مذهب جعفری، هر جا ظنّ قوی بر وجود قتل باشد، از موارد لوث است. آنان نمونه‌هایی که برای لوث می‌آورند، از موارد تمثیلی است؛ بر خلاف فقهای اهل سنت که برای لوث موارد حصری ذکر کرده‌اند (زحیلی، همان، صص ۳۹۸-۴۰۰).

پایمال نشدن خون مسلمان و دامنه آن

پایمال نشدن خون مسلمان که از آن در فقه مذهب جعفری به قاعده «لَا يُبْطَلُ (لَا يُطَلُّ) دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ» یاد می‌شود یکی از قواعد مسلم فقه جعفری است و علاوه بر اجماع فقهای امامیه، گزارش‌های متعددی از امام علی علیه السلام مستند آن است. این گزارش‌ها از اهل بیت علیهم السلام نقل شده (حرّ عاملی، ج ۲۷، ص ۳۵۰، ح ۱، ۱۴۰۹ق؛ ج ۲۹، ص ۷۲، ح ۱؛ ص ۱۰۶، ح ۲؛ ص ۱۳۸، ح ۱؛ ص ۱۴۵، ح ۱؛ ص ۱۴۹، ح ۳؛ ص ۱۵۷، ح ۵؛ و...) و به حدی شایع است که مضمون آن به صورت یک قاعده فقهی در آمده است (نجفی، ج ۴۳، ص ۴۱۰، ۱۴۰۴ق). در مصادر اهل سنت نیز «لَا يُبْطَلُ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ» در موارد مختلف گزارش شده است. (ابن ابی شیبه، ج ۵، ص ۴۲۴، ح ۲۷۶۴۲ و ج ۹، ص ۳۳۴، ح ۲۸۲۱۵، ۱۴۰۹ق؛ و ابن قدامه، عبدالله، ج ۹، ص ۵۱۹، بی‌تا؛ و نووی، (المجموع)، ج ۱۹، ص ۱۵۶، بی‌تا؛ و ابن قدامه، عبدالرحمان، ج ۹، ص ۶۴۹، بی‌تا).

مقصود از این قاعده بیان اهمیت خون مسلمان از جهت ساقط نشدن دینه مقتول است؛ و دامنه آن، اعم از مواردی است که قاتل تشخیص داده شود و یا تشخیص داده نشود. البته قلمرو آن شامل مرگ‌های طبیعی و خودکشی نمی‌شود. اشخاصی که خون آنها محترم نیست، مثل محکومان به حد قتل و قصاص نیز خارج از قلمرو قاعده‌اند؛ زیرا ظهور گزارش‌های روایی در مواردی است که شخص بی‌گناهی به قتل رسیده باشد و این ویژگی در مرگ‌های طبیعی و قتل مهدورالدم وجود ندارد.

قتیل الزحام در صورت وجود لوث و اماره ظنی در انتساب قتل به متهم

کشته شده در اثر ازدحام و شلوغی، که ناشی از اجتماع گروهی از انسان‌ها در اماکن عبادی و غیر عبادی است، چنانچه با فرض لوث و اماره ظنی برای مُنتسب کردن قتل به شخص یا گروهی معین همراه باشد، در این صورت قسامه اجرا می‌شود و حکم مسئله ویژگی خاصی نسبت به سایر موارد مذکور در فقه، در بحث قسامه، ندارد. در این صورت، قسامه موجب تکلیف خود قاتل یا عاقله او به پرداخت دیه در قتل است. البته در اینکه چه کسی مکلف به ارائه قسامه است؟ و کیفیت اجرای آن چگونه است، مدعی قسامه را شروع می‌کند و یا مدعی علیه؟ در فقه مذاهب اسلامی اختلاف نظر وجود دارد و موضوع مقاله حاضر فارغ از مباحث است.

تذکره فرض وجود لوث در مسئله قتل الزحام و حکم آن و تغایر حکم با فرض عدم وجود لوث؛ از جمله نکاتی است که در برخی کلمات فقهای مذهب جعفری به آن تصریح شده است. امام خمینی (م ۱۴۰۹ق.) می‌نویسد: «لو قتل شخص فی زحام الناس... ولم يعلم من قتله فدیته... نعم لو كان في الموارد المذكورة أمارة ظنية على كون القتل بفعل شخص معين مثلاً حصل اللوث» (امام خمینی، ج ۲، ص ۵۲۸، مسئله ۴، بی تا).

بنابراین، باید توجه داشت که مسئله قتل الزحام در صورت وجود فرض لوث و جریان قسامه از منظر مذهب جعفری، فرقی با دیگر موارد در مسئولیت عاقله برای پرداخت دیه ندارد و اگر در کلام برخی فقهای شیعه این تذکر دیده نمی‌شود، چه بسا از آن جهت است که عادتاً در موارد قتل الزحام لوث و اماره ظنی قوی برای انتساب به شخصی معین وجود ندارد؛ چنانکه ابوالصلاح حلبی (م ۴۴۷ق.) در تبیین حکم قتل الزحام می‌نویسد:

«دية قتيل الزحام على الجسور و أبواب الجوامع... بحيث لا يمكن إضافته إلى أحد على بيت المال».

دقت در عبارت او نشان می‌دهد که گویا در قتل الزحام، وجود لوث را منتفی می‌دانند، (ابو الصلاح حلبی، ص ۳۹۳، ۱۴۰۳ق.).

در هر حال، روشن است که در مسئله قتل الزحام، چنانچه لوث و اماره ظنی در انتساب به متهم وجود داشته باشد، قاعده کلی قسامه، بنابر اختلاف مذاهب در کیفیت اجرا، جاری است.

البته در ادامه خواهد آمد برخی از فقهای مذاهب، قتیل الزحام را به صورت مطلق یکی از موارد لوث در باب قسامه می‌دانند، بدون آنکه به مواردی که به خاطر کثرت فوق العاده ازدحام امکان لوث وجود ندارد، اشاره‌ای داشته باشند.

قتیل الزحام در صورت عدم وجود لوث و اقوال فقها

کشته شده در اثر ازدحام و شلوغی، در غالب موارد بدون لوث و اماره ظنی در انتساب به شخص یا گروهی معین است. وجوب اصل پرداخت دیه به اولیای مقتول و تعیین پرداخت کننده آن، از جمله مسائلی است که در فقه مذاهب اسلامی مورد اختلاف است.

در مذهب جعفری، فقهای گران‌قدر؛ از زمان مرحوم «کلینی» تا کنون، در بحث «مَنْ مَاتَ فِي الزَّحَامِ» در ذیل عنوان «مَنْ لَا يُعْرِفُ قَاتِلَهُ» در کتاب الديات، به تبع گزارشهای صادره از اهل بیت علیهم‌السلام و عملکرد امام علی علیه‌السلام در این مسئله، به لزوم جبران خون مسلمان و پرداخت دیه از بیت المال حکم کرده‌اند؛ برخی تنها حکم پرداخت دیه از بیت المال را بیان کرده و برخی دیگر وجوب پرداخت از بیت المال را منوط به وجود و تقاضای اولیای مقتول و عدم وجود لوث دانسته‌اند، که روشن است اطلاق کلمات برخی به قید مذکور منصرف می‌باشد.

شیخ مفید (م ۴۱۳ق.) می‌نویسد: «قتیل الزحام فی أبواب الجوامع و علی القناطر و الجسور و الأسواق و علی الحجر الأسود و فی الکعبة و زیارات قبور الأئمة: لا قودله و یجب أن تدفع الدية إلى أولیائه من بیت مال المسلمین و إن لم یکن له ولی يأخذ دیتة فلا دية له علی بیت المال» (مفید، ص ۷۴۱، ۴۱۳ق.).

سید مرتضی (م ۴۳۶ق.) و ابوالصلاح حلبی (م ۴۴۷ق.) با عباراتی متفاوت، مضمون فتوای شیخ مفید را تکرار کرده‌اند و شیخ طوسی (م ۴۶۰ق.) و قاضی ابن براج (م ۴۸۱ق.)، در عبارتی یکسان، ازدحام در روز جمعه و روز عرفه در عرفات و هر موضعی که شبیه آن باشد را در تبیین مصداق قتیل الزحام اضافه می‌کنند. (سید مرتضی، ص ۳۹۵، ۱۴۱۷ق.؛ ابوالصلاح حلبی، ص ۳۹۳، ۱۴۰۳ق.؛ طوسی، ص ۷۵۳، ۱۴۰۰ق.؛ ابن براج، ج ۲، ص ۵۱۳، ۱۴۰۶ق.).

ابن زهره (م ۵۸۵ق.) بر حکم وجوب پرداخت از بیت المال ادعای اجماع کرده و ابن ادریس (م ۵۹۸ق.) شلوغی ناشی از خروج از ابواب تمام مشاهد را به ذکر مصادیق اضافه می‌کند؛ صاحب

شرايع (م ۶۸۹ق.) نیز کشته ناشی از ازدحام روز عيد و فتنه، و محقق اردبیلی (م ۹۹۳ق.) کشته ناشی از ازدحام بازار و خیابان را به مصادیق قتل الزحام در کلمات فقهای پیشین افزوده‌اند. (ابن زهره، ص ۶۲۱، ۱۴۱۷ق؛ ابن ادریس، ج ۳، ص ۳۵۹، ۱۴۱۰ق؛ یحیی بن سعید، ص ۵۸۲، ۱۴۰۵ق؛ و محقق اردبیلی، ص ۱۵۷، ۱۳۹۴ق.)

علامه حلی (م ۷۲۶ق.)، شیخ حرّ عاملی (م ۱۱۰۴ق.)، سیدعلی طباطبایی (م ۱۲۳۱ق.)، صاحب جواهر (م ۱۲۶۶ق.) و امام خمینی (م ۱۴۰۹ق.) از دیگر فقهای هستند که به لزوم پرداخت دیه قتل الزحام در فرض مذکور از بیت المال فتوا داده‌اند، (علامه حلی، ج ۹، ص ۳۴۵، ۳۴۳، ۱۴۱۳ق؛ حرّعاملی، ج ۲۹، ص ۱۴۵، ۱۴۰۹ق؛ طباطبایی، ج ۱۶، ص ۲۸۲، ۱۴۱۸ق؛ نجفی، ج ۴۲، ص ۲۳۶، ۱۴۰۴ق؛ امام خمینی، ج ۲، ص ۵۲۸، بی تا؛ سبزواری، ج ۲۸، ص ۲۵۸، ۱۴۱۳ق.)

در مذهب حنفی، بر خلاف مذهب جعفری، بیشتر فقها به پیروی از امام مذهب خود؛ یعنی ابوحنیفه (م ۱۵۰ق.)، مسئله قتل الزحام را به عنوان فرعی مُجزاً مطرح نکرده‌اند، بلکه در حکمی کلی و مطلق معتقدند اگر شخصی در اماکن عمومی کشته شود، مادامی که نتوان قتل را به کس یا گروهی منتسب کرد، دیه مقتول بر عهده بیت المال است.

علاءالدین سمرقندی (م ۵۳۹ق.) در تبیین رأی و نظر حنفیان می نویسد: اگر مقتول در اماکن عمومی همچون مسجد جامع، پل، رود و یا بازاری که متعلق به عموم مردم و یا حکومت است، پیدا شود و قاتل او تشخیص داده نشود، قسامه در آن مطرح نبوده و در نزد ابوحنیفه دیه بر عهده بیت المال است، (سمرقندی، ج ۳، ص ۱۳۴، ۱۴۰۵ق.)

علاءالدین کاشانی (م ۵۸۷ق.)، ابن عبدالجلیل رشدانی مرغیانی (م ۵۹۳ق.) و ابی محمد بن غانم بن محمد بغدادی (م ۱۰۳۰ق.) از جمله اندیشورانی هستند که به وجوب پرداخت دیه از بیت المال برای مقتول پیدا شده در اماکن عمومی، حکم کرده‌اند، بدون آنکه اشاره‌ای به قتل الزحام به عنوان یکی از مصادیق فرض مذکور داشته باشند.

کاشانی می نویسد: «وَلَا قَسَامَةَ فِي قَتِيلٍ يُوجَدُ فِي مَسْجِدِ الْجَامِعِ وَلَا فِي سُورِ الْعَامَّةِ وَلَا فِي جُسُورِ الْعَامَّةِ... وَتَجِبُ الدِّيَةُ عَلَى بَيْتِ الْمَالِ... وَكَذَلِكَ لَا قَسَامَةَ فِي قَتِيلٍ فِي سُوقِ الْعَامَّةِ». (کاشانی، ج ۷، ص ۲۹۰، ۱۹۸۲ق؛ ابن عبدالجلیل، ج ۴، ص ۲۲۱، بی تا؛ بغدادی، ج ۱، ص ۴۰۰، بی تا).

البته از عبارات برخی از فقهای حنفی در این مسئله، تطبیق مسئله قتل الزحام با فرع مذکور، به دست می آید؛ اینان در تبیین فروضی که قاتل مقتول قابل تشخیص نیست، به مسئله قتل الزحام، در ضمن ذکر مثالی، اشاره کرده و دیه او را از بیت المال دانسته اند.

ابن نجیم (م ۹۷۰ق.) و ابن عابدین (م ۱۲۵۲ق.)، دو تن از فقهای به نام مذهب حنفی، پس از اشاره به حکم مقتول پیدا شده در اماکن عمومی، به قتل الزحام در روز جمعه اشاره می کنند و در عبارتی یکسان می نویسند: «لَوْ رَحِمَهُ النَّاسُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَتَقْتَلُوهُ وَلَا يُدْرَى مَنْ هُوَ، فَهُوَ عَلَى بَيْتِ الْمَالِ» (ابن نجیم، ج ۸، باب القسامه، ص ۴۵۲، بی تا؛ ابن عابدین، ج ۶، ص ۶۳۴، ۱۴۲۱ق.).

این کلمات به خوبی نشان می دهد که بنا بر مذهب حنفی، دیه قتل الزحام بر عهده بیت المال است، (سندی، ج ۴، ص ۸۸، بی تا).

در مذهب مالکی، آنچه که از پیشوای مالکیه، مالک بن انس (م ۱۷۹ق.)، نقل شده حاکی از آن است که قتل الزحام و به طور کلی مقتول پیدا شده در اماکن عمومی، مادام که قاتل مشخص نباشد، دیه منتفی است و خون هدر است. در «المدونه الكبرى» اینگونه آمده است:

«وَهَذَا رَأْيِي أَنَّهُ يُبْطَلُ وَلَا يَكُونُ فِي بَيْتِ الْمَالِ وَلَا عَلَى أَحَدٍ. قُلْتُ: فَأَيَّنَ الْحَدِيثُ الَّذِي جَاءَ: «لَا يُبْطَلُ دَمُ الْمُسْلِمِ؟» قَالَ: لَمْ أَسْمَعْ مَالِكًا يَذْكُرُ فِي هَذَا شَيْئًا». (المدونه الكبرى، ج ۴، ص ۶۴۶).

أبي سعيد خلف بن أبي القاسم قيرواني بر ادعى (م ۳۷۲ق.)، شهاب الدين احمد بن ادریس قرافی (م ۶۸۴ق.) و محمد بن يوسف بن ابی القاسم عبدری (م ۸۹۷ق.) از جمله فقهای مالکیه هستند که فتوای پیشوای خود، مالک به انس را با عبارات و کلمات دیگر تأیید کرده اند. (قیروانی، بی تا، ج ۴، ص ۳۷؛ عبدری، ۱۳۹۸، ج ۶، ص ۲۷۲؛ ابن ادریس قرافی، ۱۹۹۴م، ج ۱۲، ص ۲۹۷).

البته برخی همچون ابن عبدالبر مالکی (م ۴۶۳ق.) هر چند رأی و نظر پیشوای مذهب مالکیه را در منتفی بودن دیه برای قتل الزحام می داند و آن را نقل می کند، منتها در یک جمع بندی نهایی، پرداخت دیه از بیت المال را [فتوایی] حسن دانسته است؛ او می نویسد:

«جاء عن عمر، وعلي رضي الله عنهما أنّهما قضيا في قتل الزحام بالدية، في بيت المال... ليس فيه شيء عند مالك، والشافعي، وإن وده السلطان من بيت المال فحسن» (ابن عبدالبر، ۲۰۰۰م، ج ۸، ص ۱۵۴؛ و همو، ۱۴۰۰ق، ج ۲، ص ۱۱۲۲).

در مذهب شافعی، محمد بن ادریس (م ۲۰۴ق.)، امام و پیشوای مذهب، در عباراتی در تبیین حکم دیه قتل الزحام معتقد است ولی مقتول می تواند نسبت به هر کسی از افراد حاضر در آن اجتماع و یا جماعتی از آنها که ازدحامشان باعث قتل گردیده، ادعا داشته باشد و با قسم خوردن، عاقله آنان ملزم به پرداخت دیه در طول سه سال است. البته اگر ادعای اولیای مقتول بر افراد بسیاری باشد مبنی بر اینکه کثرت و ازدحام جملگی آنان باعث قتل شده است، این ادعای ولی علیه هیچ کس از آنان پذیرفته نیست و دیه مقتول منتفی و خون هدر است.

در کتاب «الأم» ضمن بحث «قَتْلُ الرَّجُلِ فِي الْجَمَاعَةِ» چنین آمده است:

«إِذَا كَانَتِ الْجَمَاعَةُ فِي مَسْجِدٍ أَوْ مَجْمَعٍ غَيْرِ الْمَسْجِدِ فَارْتَدَّ أَحَدٌ مِنْهُمْ فِي الزَّحَامِ قِيلَ لَوْلِيَّهِ ادَّعَ عَلَى مَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ فَإِنْ ادَّعَى عَلَى أَحَدٍ بَعْنِيهِ أَوْ جَمَاعَةٍ كَانَتْ فِي الْمَجْمَعِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ أَوْ جَمَاعَةٍ يُمَكِّنُ أَنْ تَكُونَ قَاتِلَتُهُ بِزَحَامٍ قَبِلْتَ دَعْوَاهُ وَحَلَفَ وَاسْتَحَقَّ عَلَى عَوَاقِلِهِمُ الدِّيَةَ فِي ثَلَاثِ سِنِينَ وَإِنْ ادَّعَاهُ عَلَى مَنْ لَا يُمَكِّنُ أَنْ يَكُونَ زَحْمَهُ بِالْكَثْرَةِ كَأَنْ يَكُونَ فِي الْمَسْجِدِ أَلْفٌ فَيَدَّعِيهِ عَلَيْهِمْ فَلَا تُقْبَلُ دَعْوَاهُ لِأَنَّهُ لَا يُمَكِّنُ أَنْ يَكُونَ كُلُّهُمْ زَحْمَهُ فَإِنْ لَمْ يَدَّعِ عَلَى أَحَدٍ بَعْنِيهِ يُمَكِّنُ أَنْ يَكُونَ زَحْمَهُ لَمْ يُعْرَضْ لَهُمْ فِيهِ وَلَمْ نَجْعَلْ فِيهِ عَقْلًا وَلَا قَوْلًا» (شافعی، ۱۳۹۳ق، ج ۶، ص ۹۸).

ماوردی (م ۴۵۰ق.)، نووی (م ۶۷۶ق.) و خطیب شربینی (م ۹۷۷ق.) از جمله کسانی هستند که در مقام شمارش موارد لوث و محصور دانستن موارد آن، به قتل الزحام اشاره می کنند و آن را از صفرویات بحث قسامه می دانند. ایشان بدون اشاره به مواردی از قتل الزحام که امکان لوث به دلیل ازدحام بالای افراد وجود ندارد به صورت مطلق، قتل الزحام را از موارد لوث و بحث قسامه می دانند. (ماوردی، ۱۳۷۸ش، ج ۱، ص ۹۲؛ و خطیب شربینی، بی تا، ج ۲، ص ۱۷۳). برای نمونه، نووی در «المجموع» می نویسد: «وإن وجد قتل في زحمة فهو لوث، فإن ادعى الولي أنهم قتلوه، حلف وقضى له»؛ (نووی، بی تا، ج ۲۰، ص ۲۱۱)؛ او در کتاب دیگر خود پس از ذکر احکام قسامه و لوث می نویسد: «... فهو لوث، وكذا لو ازدحم قوم على بئر، أو باب الكعبة، أو في الطواف، أو في مضيق، ثم تفرقوا عن قتل، ولا يشترط في هذا أن تكون بينه وبينهم عداوة». (نووی، بی تا (روضة الطالبين)، ج ۷، ص ۲۳۵)

بنابر اعتقاد اینان، چنانچه افرادی که برای اقامه نماز جمعه و یا عید در مسجدی گردهم آیند و یا در طواف کعبه معظمه و یا تبرک جستن به در کعبه مشغول باشند و ازدحام آنان موجب کشته شدن شخصی در میانشان شود، چون عدد ازدحام کنندگان محصور است، پس یکی از موارد لوث بوده و اولیای مقتول حق ادعا بر اشخاص و گروهی را دارند و با قسامه ادعای آنان ثابت است هر چند که دشمنی و عداوتی بین آنان با مقتول در میان نباشد. البته چنانکه از ذیل کلمات احمد بن ادریس شافعی به دست می آید، در مواردی که کثرت ازدحام بیش از حد باشد، مثلاً هزار نفر، و اولیای مقتول نسبت به همه آنها مدعی باشند، ادعای آنان نسبت به همه پذیرفته نیست و دیه مقتول منتفی است و خون هدر است.

در مذهب حنبلی آنچه از احمد بن حنبل (م ۲۴۱ق.) و اسحاق بن راهویه (م ۲۳۷ق.) گزارش شده، حاکی از آن است که دیه قتل الزحام بر عهده بیت المال است. ابن بطال قرطبی (م ۴۴۲ق.) در این باره می نویسد: «اختلف العلماء فیمن مات فی الزحام ولا یدری من قتله، فقالت طائفة: دیتة فی بیت المال و به قال إسحاق و أحمد»؛ (ابن بطال، ۱۴۲۳ق، ج ۸، ص ۵۱۸).

عبدالله بن قدامه (م ۶۲۰ق.) و عبدالرحمان بن قدامه (م ۶۸۲)، در عبارتی یکسان، در مقام شمارش موارد لوث، به فرض قتل الزحام اشاره می کنند و می نویسند: «أن یدحم الناس فی مضیق فیوجد بینهم قلیل فظاهر کلام أحمد أن هذا لیس بلوث فإنه قال فیمن مات من الزحام یوم الجمعة، فدیتة فی بیت المال و هذا قول إسحاق» (عبدالله بن قدامه، ۱۴۰۵ق، ج ۱۰، ص ۷؛ عبدالرحمان بن قدامه، بی تا، ج ۱۰، ص ۱۱).

زرکشی (م ۷۷۲ق.)، «محمد بن مفلح بن محمد بن مفرج» (م ۷۶۳ق.)، ابن ادریس بهوتی (م ۱۰۵۱ق.)، مصطفی سیوطی رحیبانی (م ۱۲۴۳ق.)، از جمله کسانی هستند که ضمن نقل کلام احمد در قتل الزحام و تبیین مستندات آن، فتوای او را تأیید کرده اند. (زرکشی، ۱۴۲۳ق، ج ۳، ص ۴۱؛ و ابن مفرج، ۱۴۲۴ق، ج ۱۰، ص ۲۴؛ و بهوتی، ۱۹۹۶م، ج ۳، ص ۳۳۴؛ و رحیبانی، ۱۹۶۱م، ج ۶، ص ۱۵۷) و علاء الدین مرداوی (م ۸۸۵ق.) می نویسد: «یفدی میت فی زحمة کجمعة و طواف من بیت المال علی الصحیح من المذهب» (مرداوی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۰، ص ۱۱۳).

البته قاضی ابویعلی الفراء (م ۴۵۸ق.) پس از نقل اختلاف فقهای مذاهب اسلامی در مبحث

قتیل الزحام، در جمع بندی نهایی خود قائل به تفصیل می‌شود؛ او معتقد است که حکم دیه نسبت به اشخاصی که بر اثر ازدحام در حال طواف و سعی جان باخته‌اند، با حکم دیه نسبت به افرادی که در ازدحام مثل ورود به مسجد برای اقامه نماز جمعه (و مانند آن) جان باخته‌اند، متفاوت است؛ در اولی دیه منتفی است و خون هدر است و در دومی، دیه از بیت المال پرداخت می‌شود. او در تعلیل تفصیل خود می‌نویسد: «وجه ما ننقله من الفرق بین زحام البيت و زحام الجمعة، أن الزحام في الحج إنما يحصل بالحرکات الموجودة في حالة الطواف والسعي و تلك المناسك مأمور بها على هذا الوجه، فعلى هذا لم يضمن ما حصل منها لأنه مأمور به و ليس كذلك الصلاة لأن الزحام إنما يحصل بالسعي إليها و ذلك غير مأمور به و إنما المأمور به الصلاة، و الزحام لا يحصل بأفعالها فما يحصل منها من الإلتاف يجب أن يكون مضموناً عليه» (ابوعلی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۴).

در مذهب ظاهری، ابن حزم اندلسی (م ۴۵۶ ق.)، معتقد است چنانچه فردی با فشار ناشی از ازدحام افراد بمیرد و بدانیم تمام افراد در مرگ او دخیل هستند، پرداخت دیه بر عاقله تمام آنها واجب است و اگر ندانستیم، اولیای دم نیز از جمله غارمون هستند و حق طلبکاران از صدقات مسلمانان و سایر اموالی که برای مصالح مسلمین است [یعنی بیت المال] پرداخت می‌شود. او می‌نویسد: «وَالَّذِي نَقُولُ بِهِ: إِنَّ مَنْ ضَغِطَ فِي زِحَامٍ حَتَّى مَاتَ مِنْ ذَلِكَ الضَّغِطِ فَقَدْ عَرَفْنَا أَنَّ الْجَمَاعَةَ تِلْكَ بَعَيْنَهَا كُلُّهُمْ قَتَلَهُ، إِذْ كُلُّهُمْ تَضَاعَطُوا حَتَّى مَاتَ مِنْ ضَغِطِهِمْ، فَإِذَا قَدْ عَرَفَ قَاتِلُوهُ فَالِدِيَّةُ وَاجِبَةٌ عَلَى عَوَائِلِهِمْ بِلا شَكٍّ، فَإِنَّ قَدْرَ عَلَى ذَلِكَ فَهُوَ عَلَيْهِمْ، وَإِنْ جَهَلُوهُ فَهُمْ غَارُمُونَ حَيْثُ كَانُوا، وَحَقُّ الْغَارِمِينَ وَاجِبٌ فِي صَدَقَاتِ الْمُسْلِمِينَ، وَفِي سَائِرِ الْأَمْوَالِ لِجَمِيعِ مَصَالِحِ الْمُسْلِمِينَ». (ابن حزم، المحلى، ج ۱۰، ص ۳۹۸).

مبانی پرداخت دیه از بیت المال در قتل الزحام

سنت اهل بیت (علیهم‌السلام)

گزارش‌های حاکی از سنت اهل بیت (علیهم‌السلام) در تبیین حکم دیه قتل الزحام، در مصادر روایی مذهب جعفری منعکس شده است. شیخ کلینی (۳۲۹ ق.) در «بَابُ الْمُقْتُولِ لَا يُدْرَى مَنْ قَتَلَهُ» سه روایت، شیخ صدوق (۳۸۱ ق.) در «بَابُ مَنْ مَاتَ فِي زِحَامِ الْأَعْيَادِ أَوْ عَرَفَهُ أَوْ عَلَى بَشْرٍ أَوْ جِسْرٍ لَا

يُعْلَمُ مَنْ قَتَلَهُ» تنها يك روايت و شيخ طوسى (م ۴۶۰ق.) در «بَابُ الْقَضَاءِ فِي قَتِيلِ الزَّحَامِ وَمَنْ لَا يُعْرِفُ قَاتِلَهُ وَمَنْ لَا دِيَةَ لَهُ وَمَنْ لَيْسَ لِقَاتِلِهِ عَاقِلَةٌ وَلَا مَالٌ يُؤَدَّى مِنْهُ الدِّيَةَ» چهار روايت نقل کرده‌اند که با احتساب موارد مشابه، جمعاً چهار گزارش در اين زمينه مطرح است. و آن به شرح زير است:

۱. «(محمد بن يعقوب عن) مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَعَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ مَجْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ جَمِيعاً عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ... «وَقَضَى [أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ] فِي رَجُلٍ زَحَمَهُ النَّاسُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِي زِحَامِ النَّاسِ فَمَاتَ أَنْ دِيَتَهُ مِنْ بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ» (كليني، ج ۷، ص ۳۵۴، ح ۱، ۱۴۰۷ق؛؛ طوسى، ج ۱۰، ص ۲۰۱، ح ۴، ۱۴۰۷ق.)

۲. «(محمد بن يعقوب عن) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُونٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ مَسْمَعِ [ابن عبد الملك] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «مَنْ مَاتَ فِي زِحَامِ النَّاسِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَوْ يَوْمَ عَرَفَةَ أَوْ عَلَى جِسْرِ لَا يَعْلَمُونَ مَنْ قَتَلَهُ فَدِيَتُهُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ». (كليني، همان، ص ۳۵۵، ح ۴؛؛ و طوسى، همان، ح ۱).

۳. «(محمد بن يعقوب عن) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ مَجْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «از دَحَمِ النَّاسِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِي إِثْرَةِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْكَوْفَةِ فَتَلُّوا رَجُلًا فَوَدَى دِيَتَهُ إِلَى أَهْلِهِ مِنْ بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ». (كليني، همان، ح ۵؛؛ و طوسى، همان، ح ۳).

۴. «(محمد بن على بن بابويه) بإسناده عن السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ مَاتَ فِي زِحَامِ جُمُعَةٍ أَوْ عِيدٍ أَوْ عَرَفَةَ أَوْ عَلَى يَثْرٍ أَوْ جِسْرِ لَا يُعْلَمُ مَنْ قَتَلَهُ فَدِيَتُهُ عَلَى بَيْتِ الْمَالِ» (صدوق، ج ۴، ص ۱۶۵، ح ۵۳۷۶، ۱۴۱۳ق؛؛ طوسى، همان، ح ۲).

از اين ميان، گزارش اول و سوم صحيح و گزارش چهارم موثق و معتبر است. از آنجا که گزارش چهارم حاکی از قول و نه فعل اهل بيت عَلَيْهِ السَّلَامُ است، حائز اهميت می باشد. دقت در مدلول کلام منقول از اميرالمؤمنين عَلَيْهِ السَّلَامُ نشان می دهد که موارد مذکور در کلام ایشان از باب تمثيل بوده و مسئله قتل الزحام، محصور در آن امثله نيست؛ چه اينکه جمله «لَا يُعْلَمُ مَنْ

فَتَلَكُهُ» بعد از ذکر چند مثال، نشانگر تبیین ملاک برای به دست آوردن حکم دیة قتیل الزحام و مصادیق و موارد گوناگون آن است. قابل تشخیص نبودن قاتل در این موارد و موارد مشابه موضوع برای پرداخت دیه از بیت المال است و فرقی میان ازدحام ناشی از اعمال عبادی در طواف، سعی، وقوف در عرفه، افاضه به مشعر و منا و ورود به مسجد برای نماز جمعه و موارد دیگر نیست. همان طور که از گزارش های دیگر فهمیده می شود.

در خصوص اطلاق این گزارشها نسبت به مواردی که از مصادیق لوث و باب قسامه باشد، باید گفت روایت اول و سوم حاکی از عملکرد امیرالمومنین علیه السلام در قضیه خارجی است و در فعل و عمل ایشان اطلاق و عموم نیست و به قدر متیقن که همان عدم وجود لوث است، اکتفا می شود؛ اما در روایت دوم و چهارم، هر چند ناشی از قول و کلام امیرالمومنین علیه السلام است و عمومیت و شمولیت می تواند با توجه به تمامیت مقدمات حکمت، ثابت شود و اطلاق روایت گویای وجوب پرداخت دیه حتی در فرض وجود لوث در قتیل الزحام است، منتها این اطلاق و عموم با توجه به حکومت ادله لوث و قسامه در مواردی از قتیل الزحام که در آن لوث به شخص یا افرادی وجود داشته باشد جاری نیست و همان طور که پیشتر از برخی فقهای مذهب جعفری دانسته شد، در صورت وجود لوث، قسامه اجرا و عاقله و یا خود فرد، بنابر اختلاف موارد ملزم به پرداخت دیه خواهند بود و پرداخت دیه از بیت المال منتفی است.

سنت صحابه و تابعین

سیره اصحاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و عملکرد آنان و تابعین در برخورد با مسئله قتیل الزحام و حکم دیه او در مصادر روایی اهل سنت انعکاس یافته است.

عبدالرزاق (م ۲۱۱ق.) در «باب من قُتل فی زحام» از ثوری از حکم از ابراهیم بن اسود نقل می کند که «أَنَّ رَجُلًا قُتِلَ فِي الْكَعْبَةِ فَسَأَلَ عُمَرَ عَلِيًّا فَقَالَ مَنْ بَيْتِ الْمَالِ»؛ (عبدالرزاق، ج ۱۰، ص ۵۱، ح ۱۸۳۱۷، ۱۴۰۳ق.). ابن ابی شیبه (م ۲۳۵ق.) در «باب الرَّجُلُ يُقْتَلُ فِي الزَّحَامِ» از وکیع، از شعبه، از حکم از ابراهیم در خصوص قضیه مذکور خبر می دهد که «أَنَّ رَجُلًا قُتِلَ فِي الطَّوَّافِ، فَأَسْتَشَارَ عُمَرَ النَّاسِ، فَقَالَ عَلِيُّ: دِيَّتُهُ عَلَى الْمُسْلِمِينَ، أَوْ فِي بَيْتِ الْمَالِ». (ابن ابی شیبه، ج ۹، ص ۳۹۴، ح ۲۸۴۳۶، بی تا).

ابوجعفر طحاوی (م ۳۲۱ق.) نیز به طریق خود از سفیان، از شعبه، از حکم، از ابراهیم، از اسود در گزارشی چنین روایت می کند که «أَنَّ رَجُلًا أُصِيبَ عِنْدَ الْبَيْتِ، فَسَأَلَ عُمَرَ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ: دَيْتُهُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ!» (طحاوی، ج ۱۱، ص ۵۱۰، ۱۴۱۵ق.).

در این گزارش ها سخن از مشاوره عمر بن خطاب از امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در خصوص حکم دیه قتل الزحام است که با عبارات متنوع دیگری نیز روایت شده است؛ مثلاً عبدالله بن قدامه (م ۶۲۰ق.) می نویسد: «فَإِنَّ سَعِيدًا رَوَى فِي سُنَنِهِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ: قُتِلَ رَجُلٌ فِي زِحَامِ النَّاسِ بِعَرَفَةَ، فَجَاءَ أَهْلُهُ إِلَى عُمَرَ، فَقَالَ: بَيْتُكُمْ عَلَى مَنْ قَتَلَهُ. فَقَالَ عَلِيٌّ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، لَا يُطَلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ، إِنْ عَلِمْتَ قَاتِلَهُ، وَإِلَّا فَأَعْطِ دَيْتَهُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ». (عبدالله بن قدامه، ج ۱۹، ص ۳۳۵، ۱۴۰۵ق.)؛ همو در موضع دیگر، نووی (م ۶۷۶ق.) و عبدالرحمان بن قدامه (م ۶۸۲)، گزارش مذکور را چنین نقل می کنند «أَنَّ رَجُلًا قُتِلَ فِي زِحَامٍ فِي زَمَنِ عُمَرَ، فَلَمْ يُعْرَفْ قَاتِلُهُ، فَقَالَ عَلِيٌّ لِعُمَرَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، لَا يُطَلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ. فَأَدَى دَيْتَهُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ» (همان، ص ۱۰۴؛ و نووی، بی تا (المجموع)، ج ۱۹، ص ۱۵۶؛ و عبدالرحمان بن قدامه، ج ۹، ص ۴۴۹، بی تا).

مدلول این گزارش ها حاکی از آن است که رأی و نظر علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ و حتی مشاوره او به خلیفه دوم در قتل الزحام، پرداخت دیه از بیت المال است. قضاوت عمر بن خطاب بر مبنای حکم و نظر امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نوعی تأیید او و در دیگر صحابه پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نشان می دهد؛ چه اینکه اگر صحابه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مطلب و حکمی غیر از حکم و نظر امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ مد نظر داشتند، به یقین ابراز می کردند؛ چون مورد مشورت خلیفه قرار گرفتند؛ «فَاسْتَشَارَ عُمَرَ النَّاسَ»، منتها این سکوت و حتی عملکرد و قضاوت عمر بن خطاب بر طبق آن، جملگی حاوی این مطلب است که آن ها و حتی خلیفه دوم، به رأی و نظر علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ در این مسئله احترام گذاشته و با آن مخالفتی نداشته اند.

طحاوی (م ۳۲۱ق.) در توضیح این مطلب می نویسد: «وَهَذَا بِمَا لَيْسَ فِيهِ قَسَامَةٌ أَشَارَ بِهَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَلَمَّا رَأَهُ عُمَرُ فِيهَا، وَفِيهِ مَا قَدْ دَلَّ أَنَّهَا لَمْ يَأْمُرَ قَبْلَ إِجَابِ الدِّيَةِ أَوْلِيَاءَ ذَلِكَ الْقَتِيلِ أَنْ يُقْسِمُوا حَتَّى يَسْتَحِقُّوا الدِّيَةَ، وَهَذَا بِحَضْرَةِ غَيْرِهِمَا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَلَمْ يُنْكِرُوا ذَلِكَ عَلَيْهِمَا، وَلَمْ يُجَالِفُوهُمَا فِيهِ، فَدَلَّ ذَلِكَ عَلَى مُتَابَعَتِهِمْ إِيَّاهُمَا عَلَيْهِ». (طحاوی، ج ۱۱، ص ۵۱۱، ۱۴۱۵ق.).

علاوه بر اینکه گزارش‌های دیگری نیز در این زمینه وجود دارد؛ مثلاً عبدالرزاق (م ۲۱۱ق.) از ثوری، از وهب بن عقبه عجلی، از یزید بن مذکور گزارش می‌کند که «أَنَّ رَجُلًا قُتِلَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِي الْمَسْجِدِ فِي الرَّحَامِ فَجَعَلَ عَلِيٌّ دَيْتَهُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ»؛ (عبدالرزاق، ج ۱۰، ص ۵۱، ح ۱۸۳۱۶، ۱۴۰۳ق.). و ابن ابی شیبه (م ۲۳۵ق.) از وکیع، از ابن ابی لیلی، از عطاء بن ابی رباح روایت می‌کند که «أَنَّ النَّاسَ أُجْلُوا عَنْ قَتِيلٍ فِي الطَّوَافِ، فَوَدَّاهُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ»؛ (ابن ابی شیبه، بی‌تا، ج ۹، ص ۳۹۴، ح ۲۸۴۳۴). همو در گزارش دیگر از وکیع از وهب بن عقبه و مسلم بن یزید بن مذکور از پدرش، یزید بن مذکور، نقل می‌کند که «أَنَّ النَّاسَ أُزْدَحِمُوا فِي الْمَسْجِدِ الْجَامِعِ بِالْكُوفَةِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، فَأَفْرَجُوا عَنْ قَتِيلٍ، فَوَدَّاهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ». (همان، ح ۲۸۴۳۵). در همین راستا طحاوی (م ۳۲۱ق.) از فهد، از أحمد بن عبد الله بن یونس، از زهیر بن معاویه، از وهب بن عقبه [و مسلم] از یزید بن مذکور همدانی نقل می‌کند که «أَنَّ أَنَا سَا أُرْدَحِمُوا فِي الْمَسْجِدِ الْأَكْبَرِ رَمَنَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَأَنَّ شَيْخًا مَاتَ فِي الرَّحَامِ، فَأَمَرَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِدَيْتِهِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ»؛ (طحاوی، ج ۱۱، ص ۵۱۱، ۱۴۱۵ق.).

در این راستا گزارشی به حضرت رسول ﷺ نسبت داده می‌شود که آن حضرت نیز دیه را بر عهده بیت المال تعیین نمودند.

عبدالرزاق (م ۲۱۱ق.) از ابن جریج، از عبدالعزیز بن عمر، از کتابی که متعلق به عمر بن عبدالعزیز است، از عملکرد پیامبر ﷺ گزارش می‌دهد که «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَضَى مَنْ قُتِلَ يَوْمَ فِطْرٍ أَوْ يَوْمٍ أُضْحِيَ فِيهِ دَيْتَهُ عَلَى النَّاسِ جَمَاعَةً لِأَنَّهُ لَا يَدْرِي مَنْ قَتَلَهُ» (همان، ح ۱۸۳۱۵)؛ مراد از «الناس جماعة» همان کنایه از بیت المال است به این جهت که متعلق به همه مردم می‌باشد؛ و تعلیل «لأنه لا يدري من قتله» در مقام بیان آن است که پرداخت دیه نمی‌تواند متوجه کسانی شود که بر اثر ازدحام آن‌ها در عید قربان و عید فطر، قتلی رخ داده است؛ چون قاتل قابل تشخیص نیست. در هر حال حدیث مذکور، مرسل و قابلیت احتجاج ندارد (طحاوی، ج ۱۱، ص ۵۱۱، ۱۴۱۵ق.).

با توجه به گزارش‌های پیشین، عملکرد دو تن از صحابه، علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) و عمر بن خطاب، در پرداخت دیه قاتل الزحام از بیت المال و سکوت دیگران در خصوص آن، بهترین مستند برای حکم مذکور است.

البته بخاری (م ۲۵۶ق.) در باب «إذامات في الزحام أو قتل» بدون ذکر جواب شرط در تیترا خود در ابتدای عنوان باب مذکور، که نشان دهنده تردید او در حکم مسئله است، تنها یک گزارش ذکر می کند که حاکی از رفتار و عملکرد حدیفه است و متن آن با نوعی پیچیدگی و ابهام مواجهه است. او به طریق خود از عایشه می نویسد:

«لَمَّا كَانَ يَوْمُ أُحُدٍ، هُزِمَ الْمُشْرِكُونَ، فَصَاحَ إِبْلِيسُ: أَيُّ عِبَادَ اللَّهِ، أَخْرَأَكُمُ. فَرَجَعَتْ أَوْلَاهُمْ، فَاجْتَلَدَتْ هِيَ وَأَخْرَأَهُمْ، فَنَظَرَ حَدِيفَةُ، فَإِذَا هُوَ بِأَبِيهِ الْيَسَانَ. فَقَالَ: أَيُّ عِبَادَ اللَّهِ، أَبِي. أَبِي. فَوَاللَّهِ، مَا احْتَجَزُوا حَتَّى قَتَلُوهُ. فَقَالَ حَدِيفَةُ: غَفَرَ اللَّهُ لَكُمْ. قَالَ عُرْوَةُ: فَمَا زَالَتْ فِي حَدِيفَةَ مِنْهُ بَقِيَّةٌ خَيْرٍ حَتَّى لَحِقَ بِاللَّهِ!»؛ (بخاری، ج ۶، ص ۲۵۲۵، ح ۶۴۹۵، ۱۴۰۷ق.).

با توجه به توضیح و شرح ابن بطال قرطبی (م ۴۴۲ق.) و عینی حنفی (م ۸۵۵ق.) در خصوص گزارش مذکور، حدیفه وقتی ازدحام جمعیت را مشاهده می کند، با گفتن «ای بندگان خدا، پدرم، پدرم» در مقام بیان آن است که مواظب پدرم باشید؛ منتها ازدحام و عدم دقت آنان باعث شد تا پدر حدیفه کشته شود. حدیفه در این هنگام می گوید «خدا از شما بگذرد!» این کلام نشان می دهد که حدیفه از خونبهای پدرش که بر عهده آنان بود گذشت کرده است. تا جایی که عروه تنها کار خیر و با برکت حدیفه را همین گذشت و عفو می داند. پس این گزارش دلالت دارد که حدیفه دیه پدرش را متوجه همان کسانی می دانست که ازدحام آنها منجر به فوت پدرش گردید. (ابن بطال، ج ۸، ۵۱۸، ۱۴۲۳ق.؛ و عینی، ج ۲۴، ص ۵۰ ذیل ح ۶۸۹۰ بی تا). منتها ابهامی که در این گزارش وجود دارد آن است که عملکرد حدیفه در آن رویداد و واقعه، مبتنی بر لوث بوده و یا در غیر مورد لوث چنین کلامی؛ یعنی «غفر الله لکم» را به زبان آورده است؟ که اگر در مورد وجود لوث باشد، عفو و گذشت حدیفه، عفو و گذشت از قسامه و دریافت دیه و خون بهای پدرش بوده و قدر متیقن از حکایت قضایای خارجی که ناشی از عملکرد و فعل افراد است، همین است و چه بسا همین ابهام در مدلول گزارش سبب گردید تا بخاری خود در عنوان گذاری به باب مذکور، رأی و نظر را صریح نکوید و به صورت جمله شرطی «إذامات في الزحام أو قتل»، حتی جواب شرط جمله خود را ذکر نکند.

در هر حال، ابهام این گزارش در وجود لوث و عدم آن در حادثه یاد شده، سبب می شود

استناد به آن سخت باشد؛ و با توجه به سنت و عملکرد صحابه‌ای همچون علی بن ابی طالب رضی الله عنه و مشاوره او به عمر بن خطاب و سکوت دیگر صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله، دیه قتل الزحام از بیت المال پرداخت می‌شود.

ضرورت ایجاد امنیت توسط حکومت و قصور در آن

از مهمترین وظایف حکومت‌ها حفظ نظام و برقراری نظم و امنیت در جامعه است؛ زیرا نظم و امنیت لازمه تمامی فعالیت‌های اجتماعی، اقتصادی و... است. حکومت دینی نیز از این قاعده مستثنی نیست و صیانت و حفاظت از نظام اسلام و جامعه مسلمانان، لازم و واجب است؛ چه اینکه عقل و فطرت سلیم، مراعات مصالح عمومی را ضروری و لازم می‌داند (نجف آبادی، ج ۴، ص ۲۹۸، ۱۴۰۹ ق). بنابر تلازم حکم عقل و شرع (کَلَّ مَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ)، واجب شرعی است؛ شرع مقدس نیز به وجوب حفظ نظام اسلام در قالب ایجاد نظم و امنیت توجه نموده و با توجه به احادیث حضرات معصومین علیهم السلام (همان، صص ۳۰۶-۳۰۰)، یکی از فرایض مهم الهی بر همگان، به خصوص حاکم دولت اسلامی، حفظ نظام اسلام است (امام خمینی، ج ۱، ص ۴۹۴، ۱۳۷۸ ش؛ و ج ۱۵، ص ۳۲۹).

بر حکومت و حاکم اسلامی است که بی‌نظمی‌ها و ناهنجاری‌های اجتماعی را به حداقل ممکن کاهش دهد و زمینه‌های بروز آن را از بین ببرد و با ایجاد نظم و امنیت، مصالح عمومی جامعه خود را تأمین نماید و شرایطی برای شهروندان جامعه اسلامی فراهم کند تا آنها بتوانند اهدافی که شارع مقدس از ایشان طلب نموده را به دست آورند (مؤمن، ج ۱، ص ۳۲۹، ۱۴۲۵ ق)؛ حال اگر حکومت در این امر توفیق نیافت و با سهل‌انگاری و قصور در ایجاد نظم و امنیت، باعث شد مسلمانی در اثر ازدحام و شلوغی که ناشی از عدم مدیریت صحیح بود جان خود را از دست بدهد، در این صورت حکومت باید دیه مقتول را بپردازد تا خسارتی که از طریق سهل‌انگاری حکومت به خانواده مقتول وارد شده است جبران گردد.

علاء الدین کاشانی حنفی (م ۵۸۷ ق). در این راستا می‌نویسد:

«أَنَّ تَدْبِيرَ هَذِهِ الْمَوَاضِعِ وَ مَصْلَحَتَهَا إِلَى الْعَامَّةِ فَكَانَ حِفْظُهَا عَلَيْهِمْ فَإِذَا قَصَّرُوا وَضَمُّوا

وَبَيْتِ الْمَالِ مَا لَهُمْ فَيُؤْخَذُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ... وَنَجِبُ الدِّبَةِ لِأَنَّ حِفْظَهَا وَالتَّدْبِيرَ فِيهَا إِلَى جَمَاعَةِ الْمُسْلِمِينَ فَيَضْمَنُونَ بِالتَّقْصِيرِ فَبَيْتُ الْمَالِ مَالُ عَامَّةِ الْمُسْلِمِينَ فَيُؤْخَذُ مِنْهُ» (كاشانی، ج ۷، ص ۲۹۰، ۱۹۸۲ق).

مستند این مطلب علاوه بر اطلاق «لَا يَبْطُلُ (لَا يَبْطُلُ) دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ»، سیره عقلاست که هر گاه بتوان قصوری را به شخصی؛ اعم از شخصیت حقیقی و حقوقی نسبت داد، قطعاً او ضامن جبران خسارت خواهد بود.

نتیجه گیری

آنچه از بررسی اقوال فقهای مذاهب اسلامی به دست می آید، آن است که مذهب جعفری، با تفصیل بین موارد لوث و عدم لوث، دیه قتل الزحام در فرض عدم لوث را بر عهده بیت المال می داند و مستند خود را گزارش های رسیده از کلمات گهر بار امیرالمؤمنان علی علیه السلام و اخبار قضاوت آن حضرت علیه السلام در پرداخت دیه از بیت المال می داند؛ این اخبار در مجامع روایی با طرق صحیح و معتبر از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام نقل شده است.

فقهای دیگر مذاهب فقهی در این زمینه اختلاف نظر دارند؛ فقهای حنفی، حنبلی و ظاهری، بدون تمییز فروض لوث و عدم لوث که ناشی از مبنای فقهی آنان در محصور دانستن موارد لوث است، به پرداخت دیه از بیت المال اشاره کرده اند و در تعلیل آن به گزارش های متعددی از مشاوره خلیفه دوم از حضرت علی علیه السلام در خصوص موارد قتل الزحام استناد کرده اند. در این روایات قضاوت و حکم عمر بن خطاب بر طبق رأی و نظر امام علی علیه السلام صورت می گیرد و از بیت المال دیه قتل الزحام پرداخت می شود و این امر با رضایت صحابه دیگر که از سکوتشان نسبت به حکم مسئله فهمیده می شود، همراه بوده است.

فقهای مالکی، به تبعیت از پیشوای خود، چون قاتل قتل الزحام را قابل تشخیص نمی دانند، خون مقتول را هدر شمرده اند؛ البته از کلمات برخی از ایشان به دست می آید که فتوای پرداخت دیه از بیت المال را حسن می دانند. شافعی و پیروانش در تبیین مسئله معتقدند: قتل الزحام در اجتماعات محصور که عادتاً بتوان قسامه اولیای دم نسبت به ازدحام کنندگان را

پذیرفت، دیه با اجرای قسامه برعهده از دحام کنندگان است، که این به نوعی همان حکم فقهای مذهب جعفری در فرض وجود لوث است و در صورت غیر محصور بودن افراد، ادعای اولیای مقتول بر هیچ یک از افراد پذیرفته نیست و خون مقتول هدر است.

همان گونه که بیان شد، پرداخت دیه قتل الزحام از بیت المال، تنها محصور به سنت اهل بیت علیهم السلام و سنت صحابه نیست و قاعده پایمال نشدن خون مسلم (قاعده لا یُطَلَّ) که در لابلای کلمات تمام فقهای مذاهب در ابواب مختلف به چشم می خورد، و سیره عقلا در ضامن بودن حکومت نسبت به قصور خود در ایجاد نظم و امنیت اماکن عمومی، از دیگر مبانی پرداخت دیه قتل الزحام از بیت المال است.

منابع

١. قرآن كريم.
٢. نهج البلاغه.
٣. ابن أبي شيبه، أبوبكر عبدالله بن محمد، المُصنّف في الأحاديث والآثار، محقق: محمد عوامة، دار القبلة، بي جاب، بي تا.
٤. ابن ادريس حلي، السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى، دفتر انتشارات اسلامي، قم، ١٤١٠ق.
٥. ابن إدريس القرافي، شهاب الدين أحمد، الذخيرة، محقق محمد حجي، دار الغرب، بيروت، ١٩٩٤م.
٦. ابن براج، عبدالعزيز، المهذب، دفتر انتشارات اسلامي، قم، ١٤٠٦ق.
٧. ابن بطلال، علي بن خلف بن عبدالملك بن بطلال البكري القرطبي، شرح البخاري لابن بطلال، محقق: أبوتميم ياسر بن إبراهيم، مكتبة الرشد، رياض، الطبعة الثانية، ١٤٢٣ق.
٨. ابن زهره، حمزه بن علي، غنية النزوع إلى علمي الأصول والفروع، مؤسسه امام صادق عليه السلام، قم، ١٤١٧ق.
٩. ابن رشد، أبوليد محمد بن أحمد بن أحمد، بداية المجتهد و نهاية المقتصد، دار الحديث، قاهره، ١٤٢٥ق.
١٠. ابن عابدين، حاشية رد المختار على الدر المختار شرح تنوير الأبصار فقه أبوحنيفة، دار الفكر ١٤٢١ق، بيروت، بي تا.
١١. ابن عبدالجليل الرشداني المرغيانى، أبي الحسن علي بن أبي بكر، الهداية شرح بداية المبتدى، المكتبة الإسلامية، بيروت، بي تا.
١٢. ابن عبدالبر، أبو عمر يوسف بن عبدالله بن محمد، النمرى القرطبي، الكافي في فقه أهل المدينة المالكي، محقق: محمد محمد أحمد ولد ماديك الموريتاني، مكتبة الرياض الحديثية، رياض، الطبعة الثانية، ١٤٠٠ق.
١٣. ابن مفرج، محمد بن مفلح بن محمد بن مفرج، شمس الدين المقدسي الراميني، كتاب الفروع، محقق: عبدالله بن عبدالمحسن التركي، مؤسسة الرسالة، بيروت، ١٤٢٤ق.
١٤. ابن منظور، لسان العرب، تصحيح: امين محمد عبد الوهاب، محمد صادق العبيدي، دار احياء التراث العربي و مؤسسة التاريخ العربي، بيروت، ١٤١٦ق.
١٥. ابن نجيم، زين الدين، البحر الرائق شرح كنز الدقائق، دار المعرفة، بيروت، بي تا.
١٦. ابن هجر هيثمي، تحفة المحتاج شرح المنهاج، مكتبة التجارية الكبرى، مصر، بي تا.
١٧. ابوالصلاح حلبى، الكافي في الفقه، كتابخانه عمومى امام اميرالمؤمنين عليه السلام، نجف، ١٤٠٣ق.

١٨. أبي يعلى الفراء، المسائل الفقهية، مكتبة مشكاة الإسلامية، مكتبة المعارف، رياض، بي تا.
١٩. احمد ادريس، عوض، ديه، ترجمه دكتور عليرضا فيض، منشورات تهران، بي تا.
٢٠. اردبيلي، احمد بن محمد، مجمع الفائدة و البرهان، دفتر انتشارات اسلامي، قم، ١٤٠٣ق.
٢١. امام خميني، سيد روح الله موسوي، تحرير الوسيله، دار العلم، قم، بي تا.
٢٢. ابن حزم اندلسي، علي بن أحمد، المحلى بالآثار شرح المجلى بالإختصار، دار الفكر، بيروت، بي تا.
٢٣. بخارى، أبو عبدالله محمد بن إسماعيل، صحيح بخارى، [الجامع الصحيح المختصر]، دار ابن كثير، اليمامة، بيروت، الطبعة الثالثة، ١٤٠٧ق.
٢٤. بغدادى، أبى محمد بن غانم بن محمد، مجمع الضمانات فى مذهب الامام الأعظم أبى حنيفة النعمان، تحقيق أ.د محمد أحمد سراج، أ.د على جمعه محمد، بي نا، بي جا، بي تا.
٢٥. بهوتى، منصور بن يونس بن إدريس، شرح منتهى الإرادات المسمى دقائق أولى النهى لشرح المنتهى، عالم الكتب، بيروت، ١٩٩٦م.
٢٦. جمعى از نويسندگان، دانشنامه جهان اسلام، زير نظر: غلامعلى حداد عادل، موسسه دائرة المعارف الفقه الاسلامي، تهران، بي تا.
٢٧. جوهرى، اسماعيل بن عباد، الصحاح فى اللغة، دار العلم، بيروت، ١٤١٠ق.
٢٨. حرعاملى، محمد بن الحسن، وسائل الشيعة، مؤسسة آل البيت للإحياء التراث، قم، ١٤٠٩ق.
٢٩. ٢٧. خطيب شرييني، شمس الدين محمد بن أحمد، الإقناع فى حل ألفاظ أبى شجاع، دار الفكر، بيروت، بي تا.
٣٠. خطيب شرييني، شمس الدين محمد بن أحمد، مغنى المحتاج فى شرح المنهاج، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤١٥ق.
٣١. خليل، ابن احمد، العين، محقق: مهدي المخزومي و ابراهيم السامرائي، تصحيح: اسعد الطيب، انتشارات اسوه، ١٤١٤ق.
٣٢. خويبى، سيد ابوالقاسم موسوي، مباني تكملة المنهاج، مؤسسة احياء الآثار الإمام الخويي، ١٤٢٢ق.
٣٣. رحيباني، مصطفى سيوطي، مطالب أولى النهى فى شرح غاية المنتهى، المكتبة الإسلامى، دمشق، ١٩٦١م.
٣٤. رحمانى، محمد، مقادير ديه و شيوه تعيين آن از منظر فريقين، پژوهشنامه حكمت و فلسفه اسلامى، بهار ١٣٨٦ش، شماره ٢١
٣٥. زحيلي، وهبة بن مصطفى، الفقه الاسلامى وادلته، دار الفكر، دمشق، بي تا.
٣٦. زرکشى، شمس الدين أبى عبدالله محمد بن عبدالله، شرح الزركشى على مختصر الخرقى، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤٢٣ق.

۳۷. زبیدی، محب الدین واسطی، تاج العروس من جواهر القاموس، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۴ق.
۳۸. سبزواری، سید عبدالاعلی، مهذب الأحكام، مؤسسة المنار، چهارم، قم، ۱۴۱۳ق.
۳۹. سمرقندی، علاء الدین، تحفة الفقهاء، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۵ق.
۴۰. سندی، محمد بن عبدالهادی، حاشیة السندی علی صحیح البخاری، دار الفکر، بیروت، بی تا.
۴۱. سید مرتضی، علی بن حسین موسوی، المسائل الناصریات، رابطة الثقافة و العلاقات العلمیه، قم، ۱۴۱۷ق.
۴۲. شافعی، أبو عبدالله محمد بن إدريس، الأم، دار المعرفه، بیروت، ۱۳۹۳ق.
۴۳. شهید ثانی، زین الدین بن علی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة دمشقیة، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۴۱۲ق.
۴۴. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، کتاب من لا یحضره الفقیه، دفتر انتشارات اسلامی، قم، دوم، ۱۴۱۳ق.
۴۵. طباطبایی، سید علی بن محمد، ریاض المسائل، مؤسسة آل البيت علیهم السلام، قم، ۱۴۱۸ق.
۴۶. طحاوی، أبو جعفر أحمد بن محمد بن سلامة بن عبد الملك بن سلمة الأزدي الحجري المصري، شرح مشکل الآثار، محقق: شعيب الأرناؤوط، مؤسسة الرسالة، بی جا، ۱۴۱۵ق.
۴۷. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، تهذیب الأحكام، دار الکتب الإسلامیه، تهران، چهارم، ۱۴۰۷ق.
۴۸. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوی، دار الکتب العربی، بیروت، دوم، ۱۴۰۰ق.
۴۹. عبدالرحمان بن قدامه، ابوالفرج المقدسی الجماعلی الحنبلی، الشرح الكبير علی متن المقنع، دار الکتب العربی، بیروت، بی تا.
۵۰. عبدالله بن قدامه، أبو محمد موفق الدین، المغنی، مكتبة القاهرة، بی تا.
۵۱. عبدالرزاق، أبوبکر، ابن همام الصنعانی، مصنف عبدالرزاق، محقق: حبيب الرحمان الأعظمی، المكتب الإسلامی، بیروت، الطبعة الثانية، ۱۴۰۳ق.
۵۲. عبدری، أبو عبدالله محمد بن يوسف بن أبي القاسم، التاج والإكليل لمختصر خليل، دار الفکر، بیروت، ۱۳۹۸ق.
۵۳. علامه حلی، حسن بن یوسف، مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۳ق.
۵۴. عینی حنفی، بدرالدین، عمدة القاری شرح صحیح البخاری، دار إحياء التراث العربی، بیروت، بی تا.
۵۵. قیروانی براذعی، أبی سعید خلف بن أبی القاسم، تهذیب مسائل المدونة المسمى التهذیب فی اختصار المدونة، محقق: أبو الحسن أحمد فريد المزیدی، بی نا، بی جا، بی تا.

٥٦. فيومي، احمد بن محمد، مصباح المنير في غريب شرح الكبير، دار الرضى، بي تا
٥٧. كاشاني، علاء الدين، بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، دار الكتاب العربي، بيروت، ١٩٨٢م.
٥٨. كليني، محمد بن يعقوب، الكافي، دار الكتب الاسلاميه، تهران، چهارم، ١٤٠٧ق.
٥٩. محقق حلي، نجم الدين جعفر بن حسن، شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام، مؤسسة اسماعيليان دوم، ١٤٠٨ق.
٦٠. ماوردي، علي بن محمد، الاقناع في الفقه الشافعي، نشر احسان، تهران، ١٣٧٨ش.
٦١. مرداوي، علاء الدين أبو الحسن علي بن سليمان، الإنصاف في معرفة الراجح من الخلاف على مذهب الإمام أحمد بن حنبل، دار إحياء التراث العربي، بيروت، ١٤١٩ق.
٦٢. مفيد، محمد بن محمد بن نعمان، المقنعة، كنجرة جهاني هزاره شيخ مفيد، قم، ١٤١٠ق.
٦٣. مومن، محمد، الولاية الالهية الاسلامية أو الحكومة الإسلامية، دفتر انتشارات اسلامي، قم، اول، ١٤٢٥ق.
٦٤. نجفي، محمد حسن، جواهر الكلام في شرح شرايع الإسلام، دار الإحياء التراث العربي، هفتم، ١٤٠٧ق.
٦٥. نووي، أبوزكريا محيي الدين يحيى بن شرف، المجموع شرح المذهب، دار الفكر، بي تا.
٦٦. نووي، روضة الطالبين وعمدة المفتين، محقق: عادل أحمد عبدالموجود و علي محمد معوض، دار الكتب العلميه، بي تا.
٦٧. يحيى بن سعيد، الجامع الشرايع، مؤسسة سيد الشهداء العلمية، قم، ١٤٠٥ق.